

# وصله، تنها انتخاب حافظ

پرویز خجندی مقدم

اشتباه حافظ‌پژوهان در مردود شناختن واژه‌ی وصله و انتخاب واژه‌ی قصه نیز از همین جا به وجود آمده که هیچ یک از آن‌ها متوجه نادرستی و نامتعارف بودن این مضمون نشده‌اند و در نتیجه استعاره در فعل «گره باز کنید» را نیز درک نکرده‌اند.

گره باز کردن استعاره‌ی تبعیه است برای «روا کردن حاجت» (این معنی برای مصدر مرکب گره باز کردن در لغت‌نامه‌ی دهخدا و فرهنگ فارسی معین هم ثبت شده است) و لغت معاشران قرینه‌ی صارفه است که جمله‌واره‌ی «گره از زلف یار باز کنید» در معنی ما وضع له و حقیقی‌اش به کار نرفته است. پس مقصود در این مصراع این نیست که همه‌ی دوستان و رفیقان حاضر در مجلس گره زلف یار را باز کنند، بلکه دوستی از سایر دوستان و معاشران خود که در مجلس حضور دارند، می‌خواهد تا حاجت خود را به وسیله‌ی زلف یار برآورده کنند. سابقه‌ی این مضمون یعنی گره‌گشادن یا گره باز کردن به عوض روا کردن حاجت به وسیله‌ی زلف را با روشنی و صراحت کامل در یک دو بیت از خواجوی کرمانی هم می‌بینیم، به طوری که جای هیچ گونه شک و تردید در درستی کاربرد آن در بیت حافظ باقی نمی‌گذارد. ملاحظه کنید:

آن شب که ز زلفت گره‌م بگشاید

گردون سر رشته از کفم بریاید

آن روز که رخسار تو بینم به مراد

ناگاه شب از کناره بیرون آید

دیوان خواجه، ص ۲۸۵

در بیت حافظ حاجت و نیاز معاشران دیدن دوست و هم‌نشینی

با اوست و در شعر خواجه حاجت عاشق رسیدن اوست به معشوق و

رخسار او را موافق کام و مراد خود دیدن.

این که معاشری از معاشران خود در مجلسی دوستانه می‌خواهد تا به وسیله‌ی زلف دوست معینی حاجت و نیاز خود را برآورده کنند، همان طور که در دو بیت خواجه دیدیم، به دلیل اسناد گره‌گشایی به زلف است در ادبیات فارسی، در این مورد به چند شاهد دیگر هم نگاه کنید:

لعل تو به جان‌فزایی آمد چشم تو به دل‌ربایی آمد

چون صد گره‌م فتاد در کار زلفت به گره‌گشایی آمد

دیوان عطار، ص ۲۲۱

دل در خم زلف دوست جایی طلبید

وز بسند بلا گره‌گشایی طلبید

دیوان عماد فقیه، ص ۲۸۶

معاشران گره از زلف یار باز کنید  
شبی خوش است بدین وصله‌اش دراز کنید

□ خوانندگان ماهنامه‌ی حافظ از نوشته‌هایی که درباره‌ی واژه‌های قصه و وصله به چاپ رسیده‌اند، آگاه بوده و آن‌ها را مطالعه کرده‌اند و می‌دانند که اکثر قریب به اتفاق آن‌ها در دفاع از طرفداری از واژه‌ی قصه نوشته شده‌اند. به نظر من آن چه سبب نپذیرفتن واژه‌ی وصله و انتخاب غلط کلمه‌ی قصه به جای آن شده است، درنیافتن چه‌گونگی واژه‌ی وصله و بویژه درنیافتن نکات بیت بوده از جانب حافظ‌پژوهانی که به بیت مورد بحث و موضوع کلمات وصله و قصه پرداخته‌اند، به همین دلیل من کوشیده‌ام تا با ارائه‌ی شواهد، از نظم و نثر تا زمان حافظ و ارائه‌ی مستندات و توضیحات لازم چه‌گونگی واژه‌ی وصله و سایر نکات بیت را در جهت درستی کلمه‌ی وصله به عنوان تنها انتخاب حافظ و هم‌چنین برداشت غلطی را که به طور کل شارحان و حافظ‌پژوهان از این بیت و کلمه‌ی وصله داشته‌اند، نشان دهم. امیدوارم که این تلاش مورد قبول و پسند، و نیز مورد تأیید علاقه‌مندان شعر حافظ و مباحث مربوط به آن قرار گیرد.

۱- کلمه‌ی یار در ترکیب اضافه‌ی «زلف‌یار» معادل دوست و رفیق است، نه معشوق یا معشوقه. این معنی را واژه‌های معاشران و در بیت بعد دوستان که یار خود یکی از آن‌هاست تأیید می‌کند.

حضور خلوت انس است و دوستان جمع‌اند

و آن یکاد بخوانید و در فرارز کنید

دوستان در این بیت همان معاشران (دوستان، رفیقان،

هم‌نشینان) است، به اضافه‌ی یار در بیت مطلع.

۲- بدون تردید در مصراع «معاشران گره از زلف یار باز کنید» آن گونه که بسیاری از شارحان و حافظ‌پژوهان درباره‌ی آن نوشته‌اند، مقصود این نیست که یک نفر از دوستانی که دور از اغیار در خلوت انس جمع‌اند از بقیه‌ی دوستان و رفیقان خود بخواهد که همه با هم یا به نوبت یکی بعد از دیگری در زلف یک نفر (یک نفر معشوق) که در جمع آن‌ها حضور یافته - یار و معشوق چه کسی؟ - بیاویزند تا گره زلف او را باز کنند.

این مضمون، مضمونی غیرمتعارف و ناصواب است که در ادبیات فارسی سابقه ندارد و نسبت دادن آن هم به شاعری چون حافظ عین اشتباه.

چو نافه بر دل مسکین من گره مفکن

چو عهد با سر زلف گره‌گشای تو بست

دیوان حافظ، غزل ۳۳۰

دو بیت دیگر را نیز که در آن‌ها افعالی از مصدر کارگشادن در همان معنی گره‌گشادن یا روا کردن حاجت و حل کردن مشکل به کار رفته‌اند، ببینید:

دیدم از چشمت که بندد خواب مردم را به سحر

هیچ نشنیدم ز زلفت کار مسکینی گشاد

مرا ز صحبت یاران چه کار بگشاید

که کارم از گره زلف یار بگشاید

دیوان کمال خجندی، ص ۵۶۳

می‌دانیم که اسناد گره‌گشایی یا افعالی از مصادر گره‌گشادن و کارگشادن یا صفات مشتق از آن‌ها به زلف، یا چیزی از زلف، چون سر زلف و گره زلف، مجازی است. در بیت مورد بحث نیز زلف یار مجاز است به دلالت التزام و به علاقه‌ی لازمیّت و ملزومیّت به‌جای شخص یار، زیرا لازمه‌ی بودن زلف یار در میان معاشران، حضور داشتن یار است در جمع آن‌ها. پس در حقیقت پیوند آن دوست و یاری که حاجت و نیاز سایر دوستان و رفیقان دیدن او و بودن با اوست، به جمع این دوستان و معاشران و حضور داشتن او در جمع آن‌هاست که وسیله و سبب روا کردن حاجت و رفع درپایست ایشان می‌گردد و شبی خوش را برایشان فراهم می‌کند، نه زلف او. به طوری که معاشر تقاضاکننده در همان آغاز، این شب خوش را نوید می‌دهد و از دوستان و یاران حاضر، یا همان معاشران می‌خواهد که این شب خوش به وجود آمده به سبب این پیوند، پیوند و وصلت دوست به جمع آن‌ها را دراز و طولانی کنند و تا صبح با هم باشند. «شبی خوش است بدین وصله‌اش دراز کنید». حافظ

مضامینی نزدیک به این مضمون در شعر شاعران قبل از حافظ ما را در پذیرفتن این معنی مدد می‌دهد. توجه کنید.

هستم ز وصال دوست دلشاد امشب

وز غصه‌ی هجر گشته آزاد امشب

با یار نشسته و به دل می‌گویم

یارب کلید صبح گم باد امشب

رباعیات روح‌الدین کرمی، ص ۱۱۵

زالال خضر و شب خلوت و حریف موافق

و آن یکاد بخوان دفع چشم‌زخم منافق

دیوان نزاری قهستانی، ص ۱۳۵۶

شبی خوش است و ز اغیار نیست کس بر ما

غنیمت است ملاقات دوستان امشب

دیوان عطار، ص ۱۰

دمی خوش است بکن صبحدم دمی مردی

که همدم است مرا یار مهربان امشب

همان، ص ۱۱

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی

غنیمت است چنین شب که دوستان بینی

غزلیات سعدی، ص ۶۲۵

شبی و شمی و جمعی چه خوش بود تا روز

نظر به روی تو کوری چشم اعدا را

همان، ص ۳۱۳

۳- «دراز کنید» چنان‌که تا به حال در مورد آن نوشته‌اند فعل مرکب نیست، بلکه واژه‌ی دراز قید است برای فعل کنید از مصدر کردن به معنی سپری کردن و صرف کردن وقت که در لغت‌نامه‌ی دهخدا و فرهنگ فارسی معین با این شاهد نقل شده: «خواجه کس فرستاد و او را (ختیام را) بخواند و ماجرا با وی گفت. برفت و دو روز در آن (اختیار هنگام مناسب برای شکار سلطان) کرد و اختیاری نیکو کرد».

شواهد زیر هم در تأیید همین معنی نقل می‌شوند:

«وقتی سلطان طمناج‌خان ابراهیم بن الحسن رحمه‌الله که سلطان سمرقند بود خواست که در علت کوچمیتی (؟) قصری بنا کند، مدتی در آن کرد...» (جوامع‌الحکایات، ص ۸۷)

«خضر پیغمبر علیه‌السلام چیزی خواند و باد بر من دمید و بندها از من جدا شد. به فرمان یزدان که اگر خواستندی که آن بند از من برگرفندی به دو سه استاد آهنگر، روزی یا دو روزی در آن بایستی کردن». (سمک عیار، جلد ۳، ص ۸)

«شبانه‌روز ساعتی در کار می‌کنند و دعا می‌کنند و چنین می‌گویند: اللَّهُمَّ اغْنِهِ بِرَحْمَتِكَ». (نامه‌های عین‌القنات، جلد ۳، ص ۲۹۵)

در بیته دیگری از خود حافظ:

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم

در کار بانگ بسربط و آواز نی کنم

دیوان حافظ، غزل ۳۳۳

فعل ساده‌ی کنم به جای فعل مرکب صرف کنم به کار رفته.

در شاهده‌ی که از لغت‌نامه و فرهنگ فارسی معین آمد و در شواهد دیگر و بیت اخیر از حافظ، می‌بینیم که فعل‌هایی از مصدر هم‌کردن بدون جزو غیر صرفی‌شان به کار برده شده‌اند، همان‌طور که در بیت مورد بحث، فعل کنید به عوض فعل مرکب سپری کنید به کار رفته. در نوشته‌ای دیگر از کتاب سمک عیار هم: «تا سمک گفت ای پهلوان، اول شب راه کردن مصلحت نیست، ساعتی بیاساییم، آن‌گاه می‌رویم». (سمک عیار، جلد ۲، ص ۲۵۲)

هم‌کردن را به عوض مصدر مرکب طی کردن می‌بینیم.

از طرفی، دراز و طولانی سپری کردن یا صرف کردن شب نیز باید همان تا روز بیدار بودن و شب را تا روز سپری کردن در بیته‌های زیر باشد.

آیا بود که باز بسینم جمال دوست

یک شب به روز آورم اندر وصال دوست

شبی و شمی و جمعی چه خوش بود تا روز

نظر به روی تو کوری چشم اعدا را

غزلیات سعدی، ص ۳۱۳

چه روزها به شب آورده‌ام در این امید

که با وجود عزیزت شبی به روز آرم

همان، ص ۵۵۳

ای صبح مخند امشب و لب بر لب باش

با عاشق دل سوخته هم‌مذهب باش

چو یار بر من است تا روز امشب

یک روز مدم گو همه عالم شب باش

مختارنامه عطار، ص ۳۱۰

شب وصل است لب پر خنده داریم

چراغ آسا شبی را زنده داریم

خسرو و شیرین، بند ۳۰، بیت ۸۳

۴- لغت عربی «وصله» که در ادبیات فارسی به صورت

«وصلت» کاربرد فراوان داشته، در لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌ها با معانی،

پیوند، پیوستگی و اتصال ضبط شده که دقیقاً حافظ همین کلمه را،

ولی به صورت «وصله» به کار برده، یعنی او حرف «ت» در آخر

وصلت یا حرف «ه» در وصله را به حرف «ه» غیرملفوظ تبدیل

نموده و با این واژه‌ی عربی همان کاری را کرده که از بزرگان

شاعران ما؛ مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، خاقانی شروانی،

منوچهری دامغانی و کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی با لغات عربی؛

نصیحت، فرصت، مصلحت، سلطنت، خلعت، سعادت، حسرت،

عافیت، شرکت، برکت، بدعت و شواهد زیر کرده‌اند:

گفت الدین نصیحه آن رسول

آن نصیحت در لغت ضدغول

منوی، جلد ۱، ص ۵۰۴

گفت آه، من فوت کردم فرصه را

چون نگشتم هم‌ره آن ره‌نما

منوی، جلد ۲، ص ۶۳۷

مروحه‌ی تقدیر ربّانی چرا

پر نباشد ز امتحان و ابتلا

چون که جزو باد دم یا مروحه

نیست ال‌امفسده یا مصلحه

منوی، جلد ۲، ص ۵۵۱

بس که برد سر و پی این زبان

حسره که من سوسن آزادمی

دیوان مولانا، غزل ۳۱۷۴

به یاد سلطنه برخاستی معرب‌وار

بر آتشم بنشاندی و دور بنشستی

دیوان خاقانی، ص ۶۹۰

هنگام آن که خلعه دهد باغ را بهار

از گنج زرفشان خزان اختیار کبرد

همان، ص ۱۲۹

گویند نان زیادت فرمود

خواجه چو باز آمد از سفر به سعاده

دیوان کمال اسماعیل اصفهانی، ص ۳۶۹

عمر تو بادا بی کران سود تو بادا بی‌زبان

همواره پای و جاودان در عز و ناز و عافیه

دیوان منوچهری، ص ۱۰۲

وزین فساد زمن دست بازدار و برو

که نیست با تو مرا نی نکاح و نی شرکه

کجا نبی‌داست آن جا بود جوانمردی

کجا نبی‌داست آن جایگه بود برکه

دیوان منوچهری، ص ۱۰۴

خود آتش بدعه کلک زردش

نی طرفه که آتش است خوردش

تحفه‌العراقین، ص ۲۲

شواهد نقل شده و نمونه‌های دیگر در ادبیات ما نشان می‌دهند

که ادیبان و بویژه شاعران ما در تبدیل حرف «ت» ساکن بعد از

صوت — (فتحه) در پایان کلمات عربی به حرف «ه» غیرملفوظ

آزاد بوده‌اند، حافظ هم از این آزادی و اختیاری که داشته سود برده

و وصلت را به صورت وصله در بیت خود آورده. منتقدان واژه‌ی

وصله و در حقیقت طرفداران واژه‌ی قصّه باید توجه داشته باشند که

همین کلمه‌ی قصّه هم در عربی قصّه است که در فارسی شامل

همان تبدیل حرف «ت» به حرف «ه» غیرملفوظ شده، پس تنها

تفاوتی که می‌ماند این است که ادیبان ما به وصلت بیش‌تر علاقه

نشان داده‌اند تا به وصله، و برعکس قصّه را به قصّت ترجیح

داده‌اند.

نگاهی به لغاتی چون؛ توبه، علاقه، حيله، مناظره، مناقصه،

معامله، مراجعه، مطالعه، معاینه، اجازه و بسیاری لغات دیگر از این

دست که در فارسی بیش‌تر به همین صورت کاربرد دارند تا توبت،

حیلت، مناظرت، مناقصت، اجازت و غیره، بدون اشکال بودن کاربرد

کلمه‌ی وصله را بیش‌تر نشان می‌دهند.

غیراز بیت حافظ تنها متنی که واژه‌ی وصله را در آن دیده‌ام،

طوطی‌نامه، نوشته و تألیف ضیاء‌الدین نخشی‌ست که در تاریخ

۷۳۰ هـ. ق نوشته شده. ببینید: «سالهاست که این سر در بالای

کتف می‌دارم، هیچ‌کس نگفت مرا به کار آید. اگر امروز در وصله

(پیوند درویش و دختر پادشاه) کار خواهد آمد فهوالمعاد و مضایقه

نخواهد کرد». (طوطی‌نامه، ص ۶۳)

با روشن شدن چه‌گونگی واژه‌ی وصله و سایر نکات معلوم شد

که درک زیبایی‌های مندرج در بیت نیز با وجود کلمه‌ی وصله

ممکن می‌گردد، یعنی کلمه‌ی درست و منتخب حافظ همین واژه‌ی

وصله است نه واژه‌ی قصّه. عدم توانایی حافظ‌پژوهان و مدعیان

درستی قصّه نیز در آرایه‌ی حتا یک شاهد مستند در تأیید واژه‌ی

قصّه یا به‌دست دادن معنی درست و قابل قبول برای بیت، خود

دلیلی است بر رد کلمه‌ی قصّه و از حافظ نبودن آن.

باید توجه داشته باشیم که دو نسخه‌ی متأخر از سه نسخه‌ی

مورخ ۸۲۷، ۸۹۳ و ۸۹۴ هجری قمری از نسخ خطی مورخ قرن

نهم که واژه‌ی قصّه را ضبط نموده‌اند به دلیل همین مؤخر بودنشان

ارزش زیادی در تصحیح دیوان حافظ ندارند و به‌احتمال نزدیک به

یقین نویسندگان آن‌ها کلمه‌ی قصّه را با واسطه‌یابی واسطه از

همین نسخه‌ی مورخ ۸۲۷ هـ. ق گرفته‌اند که کاتب آن بدون شک

با شعر و وزن شعر آشنا بوده و به عمد و گویی به قصد محک زدن



